



۹ سال مبارزه علیه امپریالیسم و دست نشاندهانش

زندگی‌نامه‌ی مختصر

رفیق مرتضی سید اسماعیل (ابوشاهین)



مرتضی سید اسماعیل «ابوشاهین»

شرح زندگی رفیق مرتضی از آنچه در نظر داشتیم مفصل‌تر شد و این بر خلاف روش ماست که معتقدیم در تجلیل از شهدا باید جانب اعتدال را رعایت کرد. کوشیدیم بخش‌های غیرضروری را حذف کنیم. اما خواننده قضاوت خواهد کرد که زندگی فؤاد پربارتر از آن بوده است که بتوان با عباراتی کلی از آن یاد کرد. شرح پاره‌ای از فعالیتهای او آموزنده است و نشان می‌دهد که چه استعداد‌های نهفته‌ای در مسیر یک جریان انقلابی می‌شکفتند و با شکوفایی خود نهال انقلاب را بارورتر می‌کنند. یادش عزیز باد. اگر شهادت رفیق ابوشاهین (کاک فؤاد) یا آنطور که این اواخر او را می‌نامیدند توپچی سنندج در ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ در یک جنگ رو در رو با ارتش و سپاه پاسداران یک حماسه بود. زندگی و مبارزات پربار این رفیق نیز خود حماسه‌ای است.

رفیق مرتضی سید اسماعیل (ابوشاهین) در یک خانواده‌ی فقیر و تهیدست مهاجر افغانی بدنیا آمد. خانواده‌ای تهیدست که برای امرار معاش و امکان ادامه‌ی زندگی مجبور گردیدند از افغانستان به ایران، از ایران به پاکستان و سپس به عراق مهاجرت نمایند. هنوز چند سالی از عمر مرتضی کوچک نگذشته بود که بجای مدرسه رفتن بکار شاگردی در دکان‌های مختلف نانوائی در عراق پرداخت و متکفل بخشی از مخارج خانواده‌ی خویش گردید، مرتضی برای امرار معاش مجبور به کار سخت نانوائی در بغداد، بصره، نجف، حله... گردید او در سال ۱۳۵۰ هنگامی که حدود ۱۸ سال داشت با اولین گروه رفقای سازمان که آن‌زمان در جبهه‌ی ملی ایران در خاورمیانه بودند و بخش مهمی از فعالیت سیاسی خویش را در میان کارگران مهاجر ایرانی در منطقه متمرکز نموده بودند آشنا شد. خود او بعدها این آشنائی را که بزودی بیک رابطه‌ی سیاسی عمیق منجر شد نقطه‌ی عطف بزرگ زندگی‌اش می‌نامید. مرتضی بعد از آشنائی اولیه با رفقا در یکی از سلول‌های مطالعاتی گروه قرار گرفت و حدود ۲ سال در حین کارکردن در نانوائی‌های مختلف بغداد به کار فعال سیاسی پرداخت. او که بالاچار نتوانسته بود به مدرسه راه یابد، مجدانه بر آن بود که از فرصت موجود برای رفع این نقص استفاده نماید. شور و هیجانی که مرتضی از خود نشان می‌داد برآستی فراموش ناشدنی است. او که مجبور بود در تمام هفته روزی ده ساعت پای کوره‌ی نانوائی بکار سخت شاطری بپردازد. در هنگام فراغت به فراگیری آموزش‌های سیاسی و فراگیری خواندن و نوشتن می‌پرداخت. رفیق پس از انجام دوره‌ی اول آموزش سیاسی که بیش از دو سال بطول انجامید به‌مراه رفقای دیگر گروه برای آموزش نظامی به یکی از پادگان‌های الفتح اعزام گردید. ابوشاهین بمدت سه ماه بسیاری از تجارب نظامی را آموخت. این مدت فرصتی بود که رفیق مرتضی بتواند علاوه بر کار متمرکز سیاسی، فنون جنگ پارتیزانی را فرا گیرد. او بعد از پایان دوره‌ی نظامی به بغداد بازگشت و در حین ادامه‌ی فعالیت به کار کارگری پرداخت. در اواخر سال ۵۳ به علت ممانعت‌های دولت بعثی عراق از کار کارگران ایرانی در عراق و همچنین تحت فشار شدید خانواده‌اش که او متکفل بخشی از خرجشان بود با صلاح‌دید رفقا مدتی از عراق خارج شد و به سوریه، لبنان و ترکیه رفت. اما هنوز سه ماه از مسافرت اجباری او نگذشته بود که به عراق بازگشت. او دیگر مرتضی نبود که صرفاً به خانواده می‌اندیشید. برای او آرمانهای والای انسانی، آرمانهای والای پرولتری، بزرگترین محرک بود. او دیگر حتی لحظه‌ای نمی‌توانست از فعالیت سیاسی دور باشد و بقول خودش مبارزه‌ی سیاسی چون سرطان ریشه در تمام وجودش دوانیده بود: او دیگر کارگر ساده‌ای نبود، او کمونیستی آگاه بود که می‌کوشید هر آنچه دارد در راه مبارزه برای آزادی دیگر کارگران ایثار نماید. در همین زمان او توسط مامورین مخابرات (ساواک) عراق دستگیر شد و برای افشای روابطش با رفقا تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، اما او قهرمانانه مقاومت کرده و حتی از بردن اسامی و یا مکان‌های شناخته شده ابا و ورزید. بهر رو پس از مدتی و با وساطت سازمان‌های فلسطینی از زندان آزاد شد، و از این پس بصورت حرفه‌ای خویشتن را در اختیار گروه قرار داد.

در تابستان ۵۴ به‌مراه رفقای دیگر و برای آموزش مجدد به پادگان‌های آموزشی جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی، اعزام گردید. این آغاز دوران شکوفائی رفیق ابوشاهین بود. سه ماه آموزش نظامی سخت از او پارتیزانی مجرب ساخت. ابوشاهین بارزترین چهره‌ی آن دوره‌ی نظامی و محبوب‌ترین

ایرانی پایگاه بود و علاوه بر آن با تسلط کامل به زبان عربی نقش مترجم رفقا و مبلغ سیاسی انقلاب ایران را بعهده داشت. بعد از اتمام دوره و برای بکار بردن عملی آنچه آموخته بود به‌مراه رفقای جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرمانده عمومی به جنوب لبنان رفت. او مدتی در پایگاه "رفید" و "حش" و ... در جنوب لبنان بسر می‌برد. کاردانی، شهامت، منش و خوی کمونیستی‌اش، باعث شد که او به چهره‌ی محبوب پادگان‌های فلسطین در جنوب لبنان تبدیل شد.



هیچ نقشه و یا برنامه‌ی نظامی نبود که ابوشاهین در طرح آن نقش عمده‌ای بدوش بگیرد. با گسترش جنگ داخلی لبنان او با ستون اعزامی جبهه ابتدا به زحله و سپس به بیروت آمد. ابوشاهین در نقش یکی از مسئولان نظامی جبهه در منطقه‌ی چهارم بیروت - منطقه هتله‌ها - نقش حساسی را بعهده گرفت. سلاح اختصاصی او معده (نوعی کلشنکف موشک‌انداز) بود و در فتح هتله‌های - رماندی، هیلتون، منطقه‌ی سوق (بازار) و ... نقش فرماندهی عملیات را بازی می‌کرد. احمد جبرائیل - فرماندهی جبهه - که خود شخصاً بسیاری از عملیات را رهبری می‌کرد، هیچگاه بدون مشورت با وی دست به اقدامی نمی‌زد. ابوشاهین در خط اول جبهه منطقه‌ی چهارم حماسه‌ها آفرید. بارها و بارها جان خویش را بخطر انداخت و رفقای، محاصره شده‌اش را از دست دشمنان فالانژ خلاص نمود. فدائیان فلسطین از جان و دل می‌خواستند که ابوشاهین فرماندهی تیم عملیاتی آنان را بعهده بگیرد چون بقول یکی از آنان که بعدها بشهادت رسید ابوشاهین معجزه می‌کرد. رفیق در حین یکی از عملیاتش هنگام پیشروی در منطقه درحال سد کردن پیشروی تانک ارتش فالانژیستی برکات بشدت از ناحیه دست چپ مجروح گردید. (در این مورد توضیح بیشتر مبارزات رفیق ابوشاهین در لبنان به شرح وقایع از زبان خود او در کتاب "جنگ لبنان" مراجعه شود.)

رفیق ابوشاهین بعد از مدتی بستری شدن در یکی از بیمارستان‌های بیروت، دوران نقاهت را در خانه بسر برد. ولی چه در مدت بیمارستان و چه در مدت استراحت در خانه هیچگاه و هیچ لحظه از آموزش به رفقای مجروح خوداری نمی‌کرد. همین‌که کسی در می‌یافت ابوشاهین در بیمارستان است به دیدار او می‌شتافت تا هم سیاستش را از این همه فداکاری و شهامت ابراز دارد و هم از او بیاموزد. ابوشاهین سرشناس‌ترین چریک ایرانی در لبنان بود. او بمحض آن‌که دستش قدرت حرکت بیشتری یافت با آن‌که دو انگشت دست چپ بحالت فلج در آمده بود علیرغم دستور صریح پزشک به جبهه بازگشت و باز حماسه‌ها آفرید. وجود ابوشاهین در میان فدائیان باعث دلگرمی همه‌ی آنان می‌شد. ابوشاهین فاتح منطقه هتله‌ها، ابتدا از همان اقامتگاهش در "حارتحریک" به جبهه "حارتحریک"، و سپس خط مقدم جبهه "شیاح عین الزمان" رفت و سپس باز به منطقه‌ی هتله‌ها بازگشت. ابوشاهین یکبارچه آتش بود و می‌خواست آن‌چه را که درتوان دارد در راه پرشکوه انقلاب فدا نماید. و در این موقعیت بود که بار دیگر مجروح و بستری شد. هنوز چند روزی از بستری شدن او نگذشته بود که خواهان رفتن به تل‌الزعترا گردید و این در هنگامی بود که با تخلیه‌ی شهرک "نبعه" از نیروهای سازمان امل (برهبری موسی صدر- چمران) و امکان محاصره‌ی کامل تل‌الزعترا توسط ارتش سوریه و فالانژیستها، زمینه برای فاجعه‌ی تل‌الزعترا آماده شده بود. اما نه تنها رفقای گروه بلکه جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرمانده عمومی، نیز از اعزام این رفیق قهرمان به جبهه‌ی جنگ امتناع ورزید. رفیق پس از دو سال جنگ مداوم و دوبار جراحت سخت احتیاج به درمان و استراحت داشت، از این‌رو برای درمان مجدد و انجام عمل جراحی بر روی عصب دست و پا از راه قبرس به اروپا اعزام گردید. ابوشاهین از این فرصت سود جست و به کمک رفقای دیگر، کتاب جنگ لبنان - خاطرات یک رفیق کارگر در جنگ داخلی لبنان - را تدوین کرد. کتابی که بحق یکی از آثار برجسته‌ی جنگ پارتیزانی و از جمله با ارزش‌ترین کتاب‌هایی‌ست که درباره‌ی جنگ لبنان و جنبش مقاومت فلسطین انتشار یافته است. رفقای جبهه آزادیبخش فلسطین در مقدمه‌ی خود بر این کتاب می‌نویسند:

"این کتاب خاطرات و ملاحظات مبارزی ساده و خودجوش است که با قلب پاک و صداقت و احساس انقلابی، آن‌چه را دیده، حس کرده و زندگی کرده نوشته است. در این کتاب مبارزی در خلال رویاها، درک، خودجوشی و فهمش، حوادثی را تصویر می‌کند که تا حد زیادی شاهد زنده و صادقی از دوران مهمی از تاریخ فلسطین و جنگ لبنان است..."

ابوشاهین فرزند جنگ و انقلاب، کادر برجسته و انقلابی، گروه پس از مداوای مجدد و گذراندن دوره نقاهت عهده‌دار مسئولیت‌های جدید گردید. رفیق مسئول آموزش و تدارکات و فرماندهی تیم عملیاتی بود که بر آن شد بزرگترین عملیات نظامی گروه را سازمان دهد.

در سال ۱۳۵۵ و قبل از گسترش مبارزات مردم، گروه برای بار دوم بر آن شد که با اقدام یک عمل انقلابی، یکی از بزرگترین موانع رشد جنبش انقلابی در ایران را از بین ببرد. گروه با تحلیل مشخص از نقش محوری شاه در رژیم حاکم ایران و هم چنین "قدرت" وی در دستگاه اجرایی دولت، بعنوان گامی در راه ایجاد امکانات وسیع‌تر برای کار سیاسی، اعدام انقلابی شاه خائن را در دستور کار قرار داد و پر واضح بود که هیچ رفیقی به انداره‌ی رفیق "ابوشاهین" صلاحیت و کاردانی کافی برای بانجام رساندن این اقدام مهم را نداشت. رفیق در

این عمل نیز شوق، هیجان و ابتکار عمل خارق‌العاده‌ای از خود نشان داد. انجام کلیه تدارکات با موفقیت پایان رسید ولی متأسفانه برنامه‌ی سفر شاه به محل مورد نظر انجام نگرفت بعدها متوجه شدیم که از همان سال شاه سفرهای غیر رسمی خود به خارج از کشور را به توصیه‌ی ماموران سیا متوقف کرده است. نتیجتاً بعد از ماهها تلاش و پیگیری این برنامه از دستور کار خارج گردید.

رفیق ابوشاهین سپس برای کمک به فعالیت‌های سیاسی - تدارکاتی رفقا به بیروت اعزام گردید بعد از مدتی فعالیت در بیروت که مصروف همبستگی هر چه بیشتر با جبهه‌ی آزاد بیخس فلسطین (بخش منشعب از جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی عمومی) گردید، به ایجاد اولین پایگاه آموزشی جبهه پرداخت و مدتی اسلحه‌شناسی، تاکتیک و استفاده از سلاحهای سنگین را تدریس نمود. همزمان با فعالیت در کادر آموزشی جبهه، به آموزش رفقای گروه که عازم ایران بودند نیز پرداخت. در همین دوران بود که تهاجم هشت روزه اسرائیل در جنوب لبنان آغاز شد و رفیق ابوشاهین در معیت تمامی رفقای موجود در لبنان به جبهه‌ی جنگ رفت. رفیق در این مدت حماسه‌ها آفرید، او ابتدا فرماندهی ستون مهمی از فدائیان جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین را بعهده داشت و در جنگ‌های انبوه جنوب لبنان، پیشروی اسرائیلی‌ها را سد نمود. بعد از آنکه اسرائیل محور مرکزی حمله‌ی خویش را متوجه‌ی بندر صور نمود، رفیق به‌مراه چند تن از رفقا جبهه به کمک محاصره شدگان بندر صور که اغلب از کادرهای جبهه خلق برای آزادی فلسطین بودند رفت، و چند روز قهرمانانه با عده‌ی معدودی از فدائیان از بندر صور دفاع نمود. بعدها ابویونس فرماندهی نظامی جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین که خود نیز جزء محاصره شدگان بود، از او بعنوان جسورترین و کاردارترین فدائی فلسطین نام برد. رفیق ابوشاهین با خمپاره انداز خویش بارها و بارها از ورود قایق‌های مهاجم و تانک‌های اسرائیلی به جنوب جلوگیری و بدینسان صفحه دیگری بر دفتر پربار زندگی‌اش افزود. بعد از خاتمه‌ی جنگ رفیق به بیروت بازگشت و چند ماهی در بخش تدارکاتی و تبلیغاتی سازمان فعالیت نمود.

رفیق سپس در ادامه‌ی فعالیت‌های سازمانی و هنگامی‌که انتقال کادرهای سازمان به ایران در دستور کار گروه قرار داشت به افغانستان رفت. هدف او از این سفر ایجاد کانال مطمئن مرزی از افغانستان به ایران بود. رفیق پس از مدت‌ها تلاش موفق به ایجاد یک کانال ارتباطی گردید و سپس به لبنان - که آن‌زمان مرکز فعالیت تدارکاتی سازمان بود - بازگشت.

رفیق ابوشاهین (کاک فواد) که لحظه‌ای از تلاش برای انتقال گروه به ایران باز نمی ماند داوطلبانه مسئولیت حمل برخی از سلاح‌های ضروری به مرز را پذیرفت و فقط در یکی از سفرهایش و در بجنوب‌های حکومت نظامی در ترکیه باستن چندین هفت‌تیر و مسلسل کوچک به بدنش از لبنان به سوریه و سپس به ترکیه رفت. این هنگامی بود که مرحله‌ی اولیه انتقال گروه به ایران به انجام رسیده بود و برنامه‌ی انتقال فوری همه‌ی رفقا به ایران در عرض کوتاهترین مدت ممکن طرح گردید. رفیق ابوشاهین نیز از جمله رفقای بود که می‌بایست در اسرع وقت به ایران بیاید. او دوباره به افغانستان بازگشت و هنگام ورود به ایران - قبل از قیام بهم - توسط مرزبانان ایران دستگیر شد. رفیق ابوشاهین که افغانی را نیز بر احوال تکلم می‌کرد خود را جزء سیل مهاجرین افغانی که بدنبال کار به ایران آمده‌اند معرفی کرد، و نتیجتاً بدون هیچ‌گونه شناسایی آزاد شد. رفیق در پی تدارک سفر دیگری بود که قیام بهم ماه عرش حکومت شاهنشاهی را در هم کوید و او با پاسپورت جعلی لبنانی با اخذ ویزا از یکی از کنسولگری‌های ایران در افغانستان به ایران آمد و پس از سالها دوری به نزد خانواده‌اش رفت، سپس به تهران آمده و بعد از مدتی فعالیت در تهران به‌مراه رفقای دیگر سازمان به کردستان رفت.

پیشمرگ کردستان

سازمان ما از همان آغاز فعالیت‌اش در ایران فعالیت در میان خلق‌های تحت ستم - بخصوص کردستان - را در دستور کار قرار داده بود. سازمان با تحلیل مشخص که از عملکرد رژیم جمهوری اسلامی و نقش ملیت‌ها در انقلاب ایران داشت بر آن بود که تبلیغ و شرکت در مبارزه برای تحقق شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت" که در این مرحله مفهوم واقعی خویش را "دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای خلق‌ها" می‌یابد از جمله وظائف نیروهای کمونیست است. علاوه بر آن - حوادث و تجارب سنندج خونین در نوروز (۱۳۵۹) گذشته - عملاً نشان داده بود که طلایمدار جنبش خلق‌های ایران، جنبش ملی کردستان است. کردستان چشم اسفندیار جمهوری اسلامی بود. از این رو با توجه به موقعیت خاص جنبش کردستان در جنبش سراسری ایران و همچنین با این تحلیل که مبارزه آتی در کردستان بدون شک مبارزه‌ی مسلحانه و توده‌ای خواهد بود، رفیق ابوشاهین به‌مراه کادرهای دیگر سیاسی - نظامی سازمان به کردستان اعزام شدند. هدف اولیه سازمان در کردستان، سازماندهی سیاسی - نظامی و همکاری با نیروهای چپ کرد بود. در این جهت رفقا با سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له - که تا قبل از هجوم ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ فعالیت علنی و گسترده‌ای را آغاز نموده بود تماس گرفته و طرح‌های اولیه همکاری مشترک ریخته شد. اولین بخش این طرح همکاری ایجاد پایگاه آموزشی کومه‌له به مسئولیت رفیق ابوشاهین که در کردستان بنام رفیق کاک فواد نامیده می‌شد در کوه‌های سربلک کشیده اطراف سردشت آغاز بکار کرد. رفیق فواد و رفقای دیگر متواضعانه آنچه را که در طی سالها مبارزه آموخته بودند به رفقای کومه‌له و دیگر جریان‌های سیاسی منتقل می‌کردند. هنوز دومین دوره‌ی

نظامی به پایان نرسیده بود که هجوم وحشیانه‌ی ارتجاع و امپریالیسم به کردستان آغاز گردید. رفقای دوره دیده به نقاط مختلف کردستان اعزام شدند و رفیق فؤاد در معیت رفقای دیگر و یکی از کادرهای رهبری سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له - به سازماندهی سیاسی - نظامی در اطراف سردشت پرداخت. در این هنگام ارتش و پاسداران با یک هجوم وحشیانه که پایه آغاز آن بود، تقریباً تمامی شهرهای کردستان را به تصرف خویش در آورده بودند. نیروهای پیشمرگ نه امکانات و نه تجربه‌ی لازم برای دفاع از شهرها را داشتند و در نتیجه سقز، مهاباد، بوکان، سنندج، سردشت، پیرانشهر به تصرف نیروهای ارتش در آمد. دولت که تصور می‌نمود با تصرف شهرها جنبش مقاومت را از پای در آورده است با اعلام پاکسازی، کوهستان‌ها و دهات اطراف را آماج حملات ددمنشانه خویش قرار داد. ارتش بر آن بود که به تسلط برکوههای سردشت، امکان تماس بین نیروهای پیشمرگ مستقر در اطراف سردشت، مهاباد، پیرانشهر را از بین ببرد و با این خیال ستون بزرگی را عازم فتح گورمر کرد. اولین جنگ بزرگ با ارتش در یک منطقه‌ی کوهستانی صورت گرفت و در اینجا بود که تجارب و کاردانی رفیق فؤاد حماسه‌ای دیگر آفرید. خود او در جزوه "کردستان پاره‌ای از تجارب نظامی جنگ مقاومت" که بزودی منتشر می‌شود می‌گوید:

"وقتی ارتش از پیرانشهر حمله کرد و پیشروی را آغاز نمود ما تصمیم گرفتیم در منطقه‌ی کوهستانی گورمر شدیداً در مقابل‌شان مقاومت نمائیم. گورمر منطقه‌ای کوهستانی و پراز دره‌های وسیع بود. گورمر تبدیل به یکی از پایگاه‌های اصلی جنگ شده بود. قبل از آغاز حمله، حزب دمکرات مردم بود که منطقه را تخلیه کند یا نه؟ هنگامی که رفقای کومه‌له به قصد دفاع از منطقه آنجا ماندند، حزب نیز مصمم به دفاع از منطقه شد. از ما کمک خواستند که توپهای ۱۰۵ و ۱۰۶ را برایشان براه اندازیم. همچنین خمپاره‌های ۱۲۰ ملیمتری را برایشان مستقر کرده و سنگر بندی نمودیم.... دو مسلسل سنگین کالیبر ۶۹ و ۵۰ را نیز کار گذاشتیم. در آن زمان هر روز ۶ تا ۷ هلی‌کوپتر مرتب از صبح تا عصر پرواز می‌کرد و منطقه‌ی جنگلی را تیرباران می‌نمود و دور می‌زد. فشار روحی بر روی رفقا بسیار سنگین بود. ارتش به حدود ۷ کیلومتری منطقه‌ی ما رسیده بود که مقاومت در برابر ارتش را آغاز کردیم. ۸ روز جنگ در آن منطقه ادامه داشت و ارتش بشدت با توپهای ۱۰۵ و خمپاره‌های ۱۲۰ میلیمتری و توپهای ۱۰۶ ما را مورد حمله قرار داده بود و ما نیز با همان نوع اسلحه جواب آنان را میدادیم. با مسلسل‌های سنگین راه هلی‌کوپترهای ارتش را مسدود کردیم. هلی‌کوپترها در تلاش بودند که نیروئی در شب پیاده نمایند ولی با وجود مسلسل‌ها دیگر امکان فرود هلی‌کوپتر وجود نداشت. سنگرهای ما در مناطق کوهستانی بگونه‌ای تعبیه شده بود که در چشم‌رس دشمن قرار نداشت و گلوله‌های آنان که هر ۲۰ الی ۳۰ دقیقه شلیک می‌شد بی‌اثر بود.

... ما در منطقه‌ی وسیع جنگی بودیم لیکن مناطقی که دشمن در آن مستقر شده بود در دشتی قرار داشت بنام دشت حسین که به لحاظ خصوصیات آن هر توپی را که شلیک می‌نمودیم به قلب دشمن می‌خورد.... ارتش بعد از ۸ روز از منطقه‌ی گورمر به پیرانشهر عقب نشینی نمود."

بدینسان کاک فؤاد، یکی از عملیات نظامی بزرگ علیه ستون‌های اعزامی ارتش به منطقه‌ی کردستان را سازمان داد. تجربه‌ی نظامی طولانی وی، تسلط کامل بر کاربرد انواع سلاح‌ها و همچنین قدرت فرماندهی اش، با شهامت و دلوری پیشمرگان کرد که برآستی بدون هیچ تجربه‌ای در مقابل ارتش ایستادگی می‌نمود. چنان اسطوره‌ای از مقاومت در گورمر ایجاد نمود که حتی تا مدتها بعد از عقب نشینی ارتش از گورمر، حتی هلی‌کوپترها جرات پرواز بر فراز منطقه‌ی سردشت را نداشتند.

از این پس رفیق فؤاد بمثابة پیشمرگ برجسته‌ی کردستان وارد عمل شد، روزی با خمپاره به کوبیدن ملاشیخ پرداخت. روزی در تیم حمله به پادگان ربط قرار گرفت. و روزی دیگر در حمله به پادگان‌های ارتش و محل استقرار پاسداران در مهاباد و سقز شرکت کرد. فؤاد محبوب پیشمرگان کومه‌له و یار و یاور آنان در تمامی جبهه‌های جنگ بود. فؤاد چهره‌ی محبوب جنگ‌های مقاومت هر آن‌چه می‌دانست بدور از هیچ فرقه‌گرایی بکادرهای سازمان‌های مختلف می‌آموخت. بقول خودش انتقال تجربه از مهمترین وظایف هر انقلابیست. بهر رو کاک فؤاد تا فتح مجدد شهرها در کردستان جنگید و سپس برای انجام کارهای دیگر دوماه از کردستان خارج شد. وی سپس به کردستان بازگشت و بعد از مدتی فعالیت سیاسی در سنندج به مریوان رفت. در آن زمان یک پادگان آموزشی در مریوان به مسئولیت یکی دیگر از کادرهای نظامی سازمان ما تشکیل شده بود و کاک فؤاد برای کمک به اتمام هر چه سریع‌تر این‌دوره به مریوان اعزام گردید. با طرح مسئله‌ی لزوم خلع سلاح "سپاه رزگاری" از جانب کومه‌له با موافقت رفقای سازمان، کاک فؤاد به‌مراه رفیق دیگر مسئولیت اجرائی خلع سلاح سپاه رزگاری در مریوان را پذیرفت و به اتفاق یکی از رفقای کادر رهبری کومه‌له به برنامه ریزی اولیه پرداخت. کاک فؤاد با شرکت و فرماندهی عملیات خلع سلاح سپاه رزگاری گام مهم دیگری در راه اعتلای جنبش مقاومت کردستان برداشت. بعد از این واقعه کاک فؤاد به سنندج بازگشت و در حین انجام فعالیت‌های سیاسی سازمان به تعلیم افراد "بنکه‌ها"ی سنندج پرداخت. کاک فؤاد در آن‌جا نیز هر چه می‌دانست عرضه نمود و بسیاری از رفقای "بنکه‌ها" که سهم عمده‌ای در جنگ مقاومت ۲۰ روزه سنندج داشتند، از جمله افرادی بودند که توسط کاک فؤاد تعلیم یافتند.

توپچی سنندج

از پربارترین مراحل زندگی کاک فؤاد، دورانی بود که ارتش به‌مراه سپاه پاسداران حمله‌ی مجدد به سنندج را آغاز کرد. کاک فؤاد قرار بود روز قبل از حمله ارتش به کردستان، برای مدتی از کردستان خارج شود با آغاز حمله در سنندج ماند و در کنار رفقای دیگر سازمان و در یک همکاری نزدیک و صمیمانه با رفقای سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در سمت فرماندهی نظامی دفاع از سنندج، جبهه‌ی وسیعی را سازمان داد. کاک فؤاد شب و روز را در سنگر می‌گذراند. مهارت او در استفاده از سلاح‌های سنگین به اندازه‌ای بود که بدون استفاده از وسایل متعارف برای اندازه‌گیری زاویه و جهت‌یاب خمپاره انداز و توپ، گلوله‌ها را مستقیماً به‌هدف می‌زد. او بارها و بارها با خمپاره و توپ، پادگان و باشگاه افسران را زیر آتش گرفت. بقول یکی از رفقا که خود نیز در جنگ شرکت داشت و مجروح شد، او حماسه می‌آفرید و شاید یکی از حماسه‌های او در این جنگ ۲۰ روزه حمله به ستون نظامی اعزامی ارتش از فرودگاه به پادگان بود. رفیق فؤاد با تعبیه‌ی راکت‌انداز و ایجاد کمین بر سر راه آنها، در عرض مدت کوتاهی ستون نظامی ارتش را منهدم کرد و چنان ضربه‌ی محکمی بر ارتش وارد آورد که روحیه‌ی پرسنل نظامی پادگان شدیداً تضعیف شد.

بالاخره کاک فؤاد کارگر انقلابی و قهرمان جنگ‌های داخلی لبنان، فاتح منطقه هتلها در بیروت، مدافع سرسخت مناطق "شیاح" و "حارتحریک"، پارتیزان شجاع بندرصور، فرماندهی دلیر فدائیان فلسطین در دل سرزمین‌های اشغالی و بالاخره مربی نظامی، سازمانده و رهبر عملیات پیروزمندانه‌ی انقلابی در کردستان در روز ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ هنگامی که در خط مقدم جنگ یعنی در چند صدمتری پادگان می‌جنگید، و هنگامی که برای ایجاد پوششی مناسب برای خروج یکی از رفقای کومه‌له از سنگری که امکان سقوط آن می‌رفت به آنجا شناخت، پس از ایجاد پوشش مناسب جهت عقب نشینی رفیق، هنگامی که می‌خواست خود نیز به سنگری دیگر برود گلوله‌ی کالیبر ۵۰ سینه‌اش را شکافت و پس از آن که بخاک افتاد، خمپاره‌ای نیز کنار سرش بزمین خورده و منفجر گردید و بدینسان زندگی افتخار آفرین یک انقلابی که ۹ سال مداوم در تمامی جبهه‌های مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری، ارتجاع و صهیونیسم، مسلحانه مبارزه کرد پایان یافت.

شهادت کاک فؤاد

خبرنامه‌ی کومه‌له بعد از شهادت رفیق مرتضی (فؤاد) نوشت:

"... در ساعت ۱۲ ظهر روز ۲/۶ (۱۳۵۹) واحدهای ارتش یورش شدیدی را از محله "گروی گرو" بطرف شهر آغاز کردند. هدف آنها تصرف تپه‌ی "شیخ محمد صادق" واقع در ضلع شرقی پادگان و به فاصله‌ی حدود ۵۰۰ متر در خارج از آن بوده است..... در این عملیات یکی از هم‌زمان و هم‌سنگران غیر کرد بنام فؤاد که سالها در سرزمین فلسطین علیه سگ زنجیری امپریالیسم یعنی اسرائیل جنگیده و این بار در کنار خلق کرد و پیشمرگان سازمان ما می‌جنگید و صادقانه و فعالانه به مبارزه مسلحانه‌اش ادامه می‌داد شهید شد. این رفیق فداکار عضو سازمان وحدت کمونیستی و یار و یاور ما در مبارزاتمان بود. خود او نیز یکی از فرزندان دلیر خلق عرب در خوزستان^۱ بود. او یکی از شجاع‌ترین و فداکارترین و کاردان‌ترین پیشمرگانی بود که در جنبش مقاومت خلق کرد از ابتدا شرکت کرد، یادش همیشه گرامی باد."

سرودی برای کاک فؤاد

در مراسمی که برای بزرگداشت شهدای سنندج در شهر بوکان برگزار می‌گردد، پس از قرائت پیام رفقای هودار سازمان در بوکان سرود زیر در بزرگداشت خاطره رفیق فؤاد توسط پیشمرگان کرد خوانده می‌شود.

**گرامی باد یاد و خاطره
رفیق رزمنده مرتضی
سیداسماعیل
(ابوشاهین - کاک فؤاد)
درود بر پیشمرگان
قهرمان کردستان

پیروز باد انقلاب
سوسیالیستی ایران**

کاک فؤاد استاد ماست
درود بر کاک فؤاد، پیشمرگ کردستان،
کاک فؤاد، کاک فؤاد، صدای تو فریاد،
از خوزستان تا کردستان
تل زعتر و دیرباسبین
کاک فؤاد کارگر
در فلسطین، در لبنان
بر علیه سرمایه‌دار
بیهوده نبود مرگ تو
تنها با شهادت تو

راه فؤاد راه ماست
پیشمرگ دیرباسبین، پیشمرگ فلسطین
فریاد کارگران، فریاد زحمتکشان
بهر خطه ایران
جنوب لبنان و فلسطین
دشمن ظلم و ستمگر
در تل زعتر، کردستان
بر علیه ارتجاع
در مبارزه با ضد خلق
صدها جان فدای راه تو

منبع: نشریه رهائی دوره دوم شماره ۲۳ منتشره ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹.

^۱ - رفیق مرتضی در کردستان خود را فؤاد اهل خوزستان معرفی کرده بود.